

ضمیمہ ہا

ضمیمه شماره يك

مقدمه ای بر

«اعلامیه کمیته هماهنگی انقلابی سازمان های انقلابی آمریکای لاتین»

چندی پیش اعلامیه مشترکی از طرف چهار سازمان عمده انقلابی آمریکای لاتین، یعنی جنبش آزادیبخش ملی اروگوئه، جنبش انقلابیون چپ شیلی، ارتش آزادیبخش ملی بولیوی و ارتش انقلابی خلق آرژانتین صادر شد که به لحاظ اهمیت ویژه آن، آن را بطور کامل در "نشریه داخلی" در همین شماره درج می کنیم.^۱

اعلامیه، تشکیل يك کمیته هماهنگی انقلابی را که بر محور مشترك مبارزه مسلحانه در این کشورها استوار است، اعلام می نماید. اعلامیه بر این موضوع تصریح دارد که تشکل تمام نیروهای خلقی و انواع شکل های فرعی مبارزه، حول محور مبارزه مسلحانه و در تحت رهبری پرولتاریا، عام ترین وجه اشتراك استراتژی انقلابی این کشورها را علیه امپریالیسم امریکا، تشکیل می دهد. این اعلامیه همچنین وجود دو جریان انحرافی ناسیونالیسم بورژوازی و رفرمیسم را در این کشورها مشترك دانسته و لزوم يك مبارزه وسیع و همه جانبه سیاسی-ایدئولوژیک را علیه آنها تصریح می کند.

این ها نکات اساسی است که در این اعلامیه مطرح شده، اما این نکات وقتی به عنوان تجربیاتی عام از مسائل جنبش انقلابی جهانی، در شرایط خاص میهنی ما مورد توجه قرار گیرد، مسائل چندی را مطرح می سازند که می توانیم آنها را در موارد ذیل خلاصه کنیم.

۱- با این که اعلامیه بطور خاص بر شرایط ویژه کشورهای آمریکای لاتین نظارت دارد و با این که شرایط تاریخی، سیاسی و تا درجه ای اقتصادی میهن ما بطور خاص از همین شرایط در کشورهای آمریکای لاتین متمایز است، اما تکیه این سازمان ها بر "مبارزه مسلحانه" به عنوان "عامل عمده جذب و بسیج توده ها"- با توجه به نقاط اشتراك بسیار وسیعی که در عین حال و بطور کلی بین ایران و این کشورها از نظر برخی شرایط مهم اقتصادی (رشد و حاکمیت بورژوازی کمپرادور در این کشورها) و سیاسی (حاکمیت کامل سیاسی-اقتصادی امپریالیسم امریکا) وجود دارد- بعد دیگری از حقانیت خط مشی مبارزه مسلحانه در میهن ما را به وسیله تجربیات عام سایر برادران رزمنده ما در دیگر کشورهای زیر سلطه، نشان می دهد.

البته استراتژی مبارزه مسلحانه در کشور ما و در آمریکای لاتین، هر يك از ضرورت های گوناگون و متفاوت سیاسی-اجتماعی و اقتصادی موجود در این کشورها نشأت می گیرد. اما اگر قبول کنیم که همه ما خلق های تحت ستم در مقابل يك دشمن مشترك، یعنی امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم امریکا قرار داریم و اگر همصدا با رفقای انقلابیمان در آمریکای لاتین قبول کنیم که امپریالیسم يك استراتژی جهانی برای مقابله با انقلاب خلق های تحت ستم امریکا، افریقا و آسیا و سرکوب خونین آنها تدارك دیده است، بنابر این، این هم قابل قبول خواهد بود که بطور کلی، در برابر استراتژی جهانی امپریالیسم، استراتژی جهانی خلق های تحت ستم این سه قاره قرار خواهد داشت! و این همان رشته ایست که امروز ما را از ورای تمام فواصل تاریخی و جغرافیایی به برادران انقلابیمان در آن سوی دریاها متصل می سازد.

۲- اعلام همبستگی چهار سازمان انقلابی، در چهار کشور مختلف آمریکای لاتین، درس بزرگی برای انقلابیون ما و سازمان های مبارز در داخل کشورمان در برداشت. اگر این سازمان ها توانسته اند که علیرغم همه

^۱- این مقدمه قبلا همراه با متن "اعلامیه کمیته هماهنگی انقلابی" و مقدمه هایی که روزنامه مترقی "الطلیعه" چاپ کویت (شانزده مارس ۱۹۷۴) و نشریه باختر امروز (اردیبهشت ۱۳۵۳) بر این اعلامیه نوشته بودند، در نشریه داخلی سازمان (آذر ماه ۱۳۵۳) تحت عنوان "اعلامیه وحدت آمریکای لاتین" منتشر شده است و اکنون بدون هیچ تغییری در ضمیمه "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک..." مجددا منتشر می شود.

^۲- آذر ماه ۱۳۵۳.

تفاوت هایی که به هر حال در شرایط اجتماعی کشورهايشان وجود دارد، بالاخره پایه های مناسبی برای وحدت خویش بیابند، این سوال، اینجا، برای ما بسیار قابل توجه خواهد بود که چه چیز و چه مانعی مبارزین پراکنده ما را، سازمان های انقلابی داخل ایران را (در وهله اول) از متحد شدن باز می دارد؟ در حالی که ما همگی بر روی یک زمینه عینی و ذهنی از شرایط اجتماعی حرکت می کنیم و نقاط اشتراك ما شاید بسیار بیشتر از نقاط اشتراك این چهار سازمان باشد.

اکنون در زمانی که دشمن، به عالی ترین شکلی در تمرکز و همبستگی نیروهای مختلف اجتماعی- سیاسی- نظامی و فرهنگی اش (مبتنی بر يك تمرکز شدید اقتصادی) کوشش می کند و در زمانی که این تمرکز فشار اهریمنی خود را بطور روز افزونی بر نیروهای پراکنده جنبش وارد می سازد، چه عاملی می تواند ما را از وحدت باز دارد؟ چه عاملی می تواند ما را به ادامه این پراکندگی و یا عدم کوشش برای اتحاد فوری تمام نیروهای انقلابی وادار سازد؟

ما اکنون مدت هاست که سنگینی چنین مسئولیتی را در قبال آینده جنبش انقلابی ایران و در مقابل خلقمان با تمام ذرات وجود احساس می کنیم. ما بخوبی می دانیم که در آینده، آینده ای که حتی چندان هم دور نیست، تقاص این بی اعتنایی به ضرورت های تکامل جنبش را پس خواهیم داد. نسل های آینده انقلاب، نسل هایی که در جریان انقلاب خیلی زودتر از شرایط معمول زاده می شوند، ما را مورد شماتت و مواخذه قرار خواهند داد. آنها ما را تنگ نظر و مغرور خواهند خواند و در پیشگاه تاریخ و در مقابل توده ها، بخاطر این مسامحه ها، بخاطر این سهل انگاری ها و عدم احساس مسئولیت ها در قبال آینده جنبش، سرافکنده و محکوم خواهیم بود.

رفقا! ما در همین جا این سؤالات را بطور خاص و فعلا در این نشریه طرح می کنیم و از شما می خواهیم که نظراتتان را راجع به وحدت سازمان های انقلابی داخل، موانع و مشکلات سیاسی- ایدئولوژیک آن و همچنین راه ها و شیوه هایی که برای آن پیشنهاد می کنید، در جریان بحث های جمعی و تعلیماتی کلاس ها، جمع بندی نموده و کتبا به رفقای مسئول مسترد دارید.

۳- اشاره به ناسیونالیسم بورژوازی و رفرمیسم، به عنوان دو جریان انحرافی در این کشورها، در عین این که نشان دهنده اختلاف ماهیت گرایشات انحرافی در میهن ما و این کشورهاست، همچنین می تواند اختلافات موجود بین بافت اجتماعی و روابط سیاسی موجود در جامعه ما با کشورهای آمریکای لاتین را نیز منعکس سازد.

گرایشات رفرمیستی و یا ناسیونالیستی در میهن ما همان قدر ضعیف و ناتوان و رو به مرگ است که نیروهایی مانند بورژوازی ملی و یا چیز تقریباً نایاب دیگری مانند " نظامی های ملی" در واقع در بیش از ده سال پیش از این، یعنی وقتی که بورژوازی وابسته تازه به حاکمیت رسیده ایران، با تمام وحشی گری ذاتیش، هزاران تن از مردم بیگناه ما را به رگبار مسلسل بست و بیش از ده هزار کشته را در يك روز در قبرستان متروک اطراف تهران پشته کرد، در همان موقع این گرایشات نیز به دل خاک سپرده شدند!

این شاید یکی از مهمترین موارد اختلاف کشور ما و کشورهای آمریکای لاتین باشد که بورژوازی وابسته ایران نتوانست در ابتدای حاکمیتش با نوعی چهره لیبرالی و تحت شرایط نیمه دموکراتیک، خود را بر میهن ما تحمیل کند (همان طور که در بسیاری از کشورها منجمله آمریکای لاتین اجرا کرده بود). هر چند امپریالیسم کوشش قابل ملاحظه ای بکار برد که ظهور روابط جدید سرمایه داری در اوائل سال های ۱۳۴۰، همراه با یکسری آزادی های " لیبرالی" و یا همراه با نوعی دموکراسی های شبه غربی باشد، تا با حربه دموکراسی و مبارزه با دیکتاتوری فئودالی، ثبات سیاسی- اقتصادی خویش را برای مدت درازتری تأمین کند، اما رشد نیروهای ملی بخصوص سنت قوی مبارزه جویانه خرده بورژوازی ایران - که فوراً موضع شدید ضد امپریالیستی خود را به موضع سنتی ضد دیکتاتوری استعماری فئودالی خود علاوه کرده بود - او را اجباراً از ادامه این سیاست منصرف ساخت. بدین ترتیب وقایع ظاهراً پیچیده و معما آمیز سال های ۱۳۴۰- که بعد از قریب هشت سال حاکمیت شدیدترین دیکتاتوری ها بعد از کودتای ۱۳۳۲، ناگهان احزاب آزاد اعلام می شوند (البته احزاب ملی یعنی حداکثر نمایندگان بورژوازی ملی و قشرهای بالایی خرده بورژوازی) و شعار آزادی انتخابات و مطبوعات زبان گیر می شود و ... اما هنوز يك سال به دو سال نرسیده است که همان دستگاه طبقه حاکمه دست به دستگیری های وسیع

نیروهای ملی زده، احزاب را تخته می‌کند و بالاخره با هجوم و کشتار وحشیانه اش در پانزده خرداد حرف خود را پس می‌گیرد- بخوبی روشن می‌شوند.

امپریالیسم سعی داشت با ایجاد يك شرایط نیمه دموکراتیک، همزمان با ظهور و حاکمیت بورژوازی وابسته به خودش و نشان دادن يك چهره لیبرالیستی از طرف این بورژوازی بجای دیکتاتوری سنتی فئودالیسم در ایران، اولاً در جبهه واحد نیروهای ملی شکاف انداخته، با جناح راست آن، متشکل از نیروهای متوسط و بالای ملی، به سازش رسیده و جناح چپ را از نظر سیاسی منفرد و سرکوب نماید، ثانیاً با پرهیز از اعمال شیوه های دیکتاتوری حکومت، اوج گیری تضادهای درونی خود را به تأخیر انداخته و رفرمیسم را به عنوان اصلی ترین شیوه حل اختلافات اجتماعی و ناسیونالیسم را به عنوان حداکثر تقکر ممکن، بر توده های مردم و نیروهای دیگر اپوزیسیون تحمیل نماید.^۳ این نقشه بر اساس ارزیابی های تنظیم شده بود که از تمایلات و خواست های بورژوازی ملی و احزاب وابسته به او و جناح های گوناگون آن، در طی تجربه سال های ۱۳۳۰ به بعد به عمل آمده بود. البته دموکراسی مورد ادعای بورژوازی ملی و جناح ها و احزاب وابسته به او، تنها يك گرایش ساده سیاسی نبود (و نمی توانست باشد). این گرایش به طور عمده محتوای آن سیستم سیاسی را معین می نمود که در آن ادامه حیات اقتصادی بورژوازی ملی در کنار رقابت و قدرت بورژوازی امپریالیستی جهان تضمین شده باشد. در واقع این بورژوازی، حتی حاضر بود قدمی را به عقب بگذارد (نسبت به دوران مصدق) و در يك مدار به سازش مرضی الطرفینی با بورژوازی بزرگ و وابسته به امپریالیسم نائل آید، بطوری که بالاخره در يك سیستم نسبتاً آزاد اقتصادی (این نسبت را بالاخره تعادل نیروهای دو طرف، یعنی بورژوازی ملی که تمایل لیبرالی داشت و بورژوازی وابسته که گرایشات انحصار طلبانه را منعکس می ساخت، تعیین می کرد) بدون آن که سلطه بورژوازی بزرگ وابسته به صورت انحصاری درآمده و در صدد نابودی آنها برآید، توأماً و با سازشی منصفانه! همزیستی نمایند.

این گرایش نه تنها نمی توانست تمایلات و منافع اقشار پایین جامعه را برآورد، بلکه حتی نمی توانست مورد قبول اقشار متوسط و خرده بورژوازی سنتی ایران که از قدرت وسیع طبقاتی و ریشه عمیق سنتی در جریان تولید برخوردار بود، قرار گیرد. بدین ترتیب، این نقشه ماهرانه، نه با مخالفت بورژوازی ملی، بلکه بدلیل مقاومت وسیع و قدرتمند خرده بورژوازی سنتی ایران و مقاومت بقیه نیروهای زحمتکش خلقی در هم شکست. چرا که خرده بورژوازی خطر مهلك حاکمیت سلطه امپریالیستی را در شکل جدید حاکمیت روابط سرمایه داری، کاملاً و بطور غریزی درک می کرد.^۴ از این جهت، بر خلاف موضع سازشکارانه بورژوازی ملی و جناح ها و احزاب وابسته به او، با طرح شعارهای ضد امپریالیستی- ضد سلطنتی، یکباره تمام بافته های امپریالیسم را پنبه کرد.

این شعارها در اندک مدتی توانستند توده های وسیعی از طبقات خلقی مرکب از پیشه وران شهری، کارگران پیشرو و دانشجویان و دیگر عناصر آگاه و زحمتکش شهرها و روستاهای اطراف را به حرکت درآورند. امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه به وحشت افتادند و بالاخره امپریالیسم مجبور شد در همان اولین روزهای "تغییر و تحول"، ماسک دموکراسی اعطایی اش را بدرد و چهره کریه دیکتاتوری را با خشونت تمام به نمایش بگذارد.

امپریالیسم از اجرای يك توطئه "درباغ سبز دموکراسی نیم بند" برای استثمار بی سر و صدا تر توده های مردم نا امید شد. او به دلیل شرایط بالقوه انقلابی ایران، تشخیص داد که تنها در شکل اجرای شدید دیکتاتوری قادر

۳- این هدف منطبق با این تحلیل انگلس از دموکراسی بورژوایی است که می گوید: "در جمهوری دموکراتیک، ثروت بطور غیر مستقیم و بهمین جهت مطمئن تر از قدرت خود استفاده می کند"، منتهی با این تفاوت که امپریالیسم نه می خواست و نه می توانست "جمهوری دموکراتیک" در ایران بوجود آورد. منظور از انطباق هدف امپریالیسم با تحلیل انگلس، آن قسمتی است که به اطمینان بورژوازی - در اینجا امپریالیسم - بر می گردد که به هر حال ادامه سلطه در شرایط نامحسوس لیبرالی، برای او هم مطبوع تر از اعمال سلطه بوسیله دیکتاتوری است. اما این فقط يك طرف معادله است. طرف دیگر، خلق ها و مبارزه آشتی ناپذیر آنها قرار دارد که بساط و نقشه های امپریالیسم را به هم می زنند!

۴- قابل توجه در اینجا این است که در بحبوحه شرایط حادی که خرده بورژوازی با ارائه شعارهای مترقی اش بوجود آورده بود، این احزاب، از جمله جبهه ملی و حتی نهضت آزادی، خودشان را در همان چهارچوب قانون اساسی و مبارزه مسالمت آمیز پارلمانی ... محبوس کرده بودند و حاضر نبودند حتی قدمی هم برای خارج شدن از آن بردارند.

به حاکمیت استثمارگرانه خویش می باشد. عواقب دراز مدت تر ناشی از این دیکتاتوری، ظاهراً از شورش خشمگینانه نیروهای خلق و اوجگیری بی توقف مخالفت شدید آنها در همان شرایط، برای او قابل تحمل تر به نظر می رسید. اما امپریالیسم که برای ادامه حاکمیتش در ایران مجبور به اتخاذ خشن ترین شیوه های دیکتاتوری و اعمال قدرت و قهر ضد انقلابی بود، مجبور نبود که تنها و تنها این شیوه را در شکل سنتی آن، در شکل حاکمیت دربار و شاه به اجرا درآورد! انتخاب شاه به عنوان اصلی ترین ستون دیکتاتوری طبقه حاکمه، اگرچه او را از زحمت يك انتخاب پیچیده تر در همان زمان راحت ساخت، اما این دیکتاتوری در دراز مدت خیلی بیشتر از يك سیستم جمعی اعمال قدرت ضربه پذیرتر و بی ثبات تر می شد. امپریالیسم به دنبال اشتباه تاریخی اش در ارزیابی نیروهای خلقی ما در سال های ۱۳۴۰، اشتباه دیگری مرتکب شد وقتی که "شاه" - این عامل سنتی دیکتاتوری طبقات مرتجع حاکمه در طول تاریخ - را دوباره در روابط جدید سرمایه ای، در مسند قدرت و حاکمیت نشانده و چماق سرکوب را مجدداً به دست او داد. بی جهت نیست که اکنون تنها بعد از گذشت ده سال، بسیاری از سرمایه داران غربی، از قرار گرفتن سیستم استثماری و حکومتی ایران بر چنین پایه لرزان و بی ثباتی چون "شاه" یا "سلطنت"، بشدت بیمناک باشند^۵.

بدین ترتیب بود که بورژوازی با قلع و قمع کامل نیروهای مخالف ملی، لیبرال ها و ناسیونالیست های "مومن" و حتی "نامومن" و با کشتار وحشیانه هزاران تن از مردم زحمتکش در پانزده خرداد، دیکتاتوری خود را اعمال کرد و از همین جا بود که "داغ باطل" ناتوانی، شکست و عجز بر چهره هر گرایش رفرمیستی و هر تفکر ناسیونالیستی وارد آمد! از این زمان ایدئولوژی های "ملی" بطور دریست به بایگانی تاریخ سپرده شده بود!

اما آن چه که در جبهه خلق باقی ماند و یا این که شرایط جدید به ظهور و تکوین سریعترش کمک کرد، یکی تفکر مبارزه جوی مذهبی بود که بطور کلی منافع و تمایلات سیاسی- ایدئولوژیک خرده بورژوازی سخت جان سنتی را منعکس می کرد و دیگری تفکر و اندیشه نو و رو به رشدی بود که تمایلات و خواست های بزرگترین نیروی رو به رشد و در حال تکوین، یعنی پرولتاریا را افاده می کرد.

اگر چه ایدئولوژی پرولتاریا از نفوذ و گسترش ذهنی طولانی ای در تاریخ شصت- هفتاد ساله اخیر ما برخوردار بود، اما این بار، این پایه ذهنی، همگام با ایجاد و تشکل طبقه کارگر، عینیت تاریخی خویش را باز می یافت^۶، بطوری که در دوران تکاملی اخیر خویش، یعنی در حدود ده- پانزده سال اخیر، مراحل کاملاً مشخص و قابل احصایی را همگام با تکامل و تشکل پرولتاریا طی کرد که از بررسی آن در اینجا صرف نظر می کنیم.

نتیجه آن که بعد از حاکمیت دیکتاتوری در پهنه مبارزه خلق ما، بطور عمده دو تفکر مترقی و انقلابی - البته یکی در حال افول و سقوط که به گذشته نظارت دارد و به همین دلیل انقلابی بودنش را که در همین افول و سقوط مایه می گیرد مشروط می سازد و دیگری تفکری که به آینده نظر دارد و رو به نمو و رشد است و از این نظر و به همین دلیل کاملاً انقلابی است - را می توان مشخص کرد.

اما خرده بورژوازی سنتی، وقتی که بورژوازی بزرگ او را در مقابل سرنوشت غیر قابل گریز "مرگ" قرار می دهد، به ناچار دست به مقاومتی خونین خواهد زد. از این جهت، از دیدگاه منافع این طبقه، "مبارزه مسلحانه" به عنوان تنها شکل دفاع ممکن، دفاعی که غریزه طبقاتی او بطور خود بخودی در مقابلش قرار می دهد، معنا می دهد، نه به عنوان خط مشی ای که از تحلیل علمی شرایط، از تحلیل نیروهای خود و دشمن و ... بیرون آمده باشد. بخصوص که این معنا در ایران وقتی با تداعی سنن انقلابی مذهبی در اشکال قیام های مسلح و خونین توأم می شود، رنگی بسیار شدیدتر و عاطفی تر بخود می گیرد.

^۵ - اشاره می کنیم به برخی مخالفت هایی که در مطبوعات غرب با شاه و دارو دسته او می شود و اظهار نگرانی هایی که بعضی از سرمایه داران و محافل وابسته به آنها از جمله نیوزویک کرده است که "ممکن است با یک گلوله مسیر تاریخ ایران ... عوض شود". در واقع همیشه (و بخصوص این اواخر) این دغدغه برای امپریالیست ها هست که با متمرکز شدن قدرت در دست شاه، شاه تبدیل به شمشیر دو دمی شود که اگر روزی مصالح و منافع آنها اقتضا کرد، دیگر نتوانند به این سادگی ها با او روبرو و مقابل شوند. تصور این که "شاه دم خرسی بشود که خود خرس را به حرکت در بیاورد"، اخیراً در این جمله پر معنی نیوزویک که "شاه که روزگاری به مسخره گرفته می شد، امروز هیولای (فرانکشتین) ترسناکی شده است"، بخوبی مستتر است.

^۶ - برای توضیح بیشتر به مقاله "آموزش" مراجعه کنید.

اما برای پرولتاریا، مسئله بدین شکل مطرح نمی‌شود. برای او، "مبارزه مسلحانه" به عنوان عامل تعیین کننده سرنوشت او و دشمن و تنها وسیله غایی برای تصفیه تضادهای او و سرمایه داری، یک ضرورت تاریخی است که تحلیل علمی تاریخ و قوانین جامعه سرمایه داری و ... آنها را تأیید می‌کند. به همین دلیل، مبارزه پرولتاریا از اشکال و شیوه های گوناگون مبارزه، متناسب با شرایط موجود و چگونگی ترکیب و قدرت نیروهای اجتماعی و ... غافل نمی‌ماند و به همین دلیل پرولتاریا می‌تواند همه نیروهای اپوزیسیون، همه نیروهای خلقی را پشت سر خود به مبارزه بکشد، آنها را متشکل سازد و رهبری آنان را در دست بگیرد و دشمن را در یک مبارزه همه جانبه و طولانی با اعمال قهر انقلابی به نابودی بکشد.

حاصل آن که اگر برای خرده بورژوازی در شرایط سلطه سرمایه، تنها و تنها یک راه، آن هم راه مبارزه مسلحانه قرار دارد که بطور غریزی در مقابل پای او قرار می‌گیرد و او نیز بطور عاطفی با آن برخورد می‌کند، برای پرولتاریا، از نظر استراتژی مرحله ایش (نه از نظر استراتژی کلی که بالاخره مجبور به اعمال قهر انقلابی است)، دست زدن به این شیوه یا آن شیوه مبارزه، تحت این شرایط یا آن شرایط و ... دقیقاً مسئله ای علمی است که به تحلیل مشخص از شرایط مشخص موقوف می‌شود.

از همین جا معلوم می‌شود که چرا تمام آن اختلافات و نظرات مخالفی که امروز در مقابل مبارزه مسلحانه قرار گرفته است، نه در پوشش تفکر مذهبی، بلکه در پوشش تفکر مارکسیستی! در پوشش نظرات و تئوری هایی که مدعی برخورد علمی و ماتریالیستی با تاریخ و جامعه اند، موضع گرفته است. بدین قرار، بنا به دلائلی که دقیقاً به ویژگی های سیاسی- اقتصادی جامعه ما بر می‌گردد (رشد بسیار سریع بورژوازی کمپرادور، بر هم خوردن شدید ترکیب طبقات اجتماعی ...، اضمحلال کلی بورژوازی ملی و نیروهای وابسته به آن در زیر سلطه بورژوازی بزرگ و خفقان و دیکتاتوری شدید پلیسی- فاشیستی که زمینه اتحاد نیروهای خلق علیه امپریالیسم را فراهم می‌سازد و ...) ما با یک جریان انحرافی در شکل ناسیونالیسم بورژوایی یا رفرمیسم، یعنی انحرافات عمده ای که اکنون در آمریکای لاتین جریان دارد، روبرو نیستیم. هیچ نیرویی در ایران اصولاً نمی‌تواند مبلغ چنین شیوه ها و نقطه نظرانی باشد. امروز در جامعه ما، "مبارزه قهرآمیز توده ای" به عنوان وجه عام هر استراتژی پیشنهادی حتی از طرف فرصت طلبان مشهور قدیمی - لاقل در گفتار و بطور کلی - پذیرفته می‌شود. اما آن چه که موارد اختلاف را در اینجا، در ایران مشخص می‌سازد، چگونگی استنباط از همین مبارزه قهرآمیز و شیوه های اجرایی و دست یابی به آن است.

آن تفکری که شعار "مبارزه قهرآمیز دراز مدت توده ای" را سپری برای بی عملی و سازشکاریش قرار می‌دهد و این سپر را با الفاظ و عبارات دهان پر کن و جملات عوام فریبانه استتار می‌کند، به مراتب از آن ناسیونالیسم بورژوایی و رفرمیسم مسالمت جوی منحرفین جنبش آمریکای لاتین، برای جنبش انقلابی ما خطرناک تر است. این چیزی است که ما امروز آن را به نام "رویزیونیسم فرصت طلبانه" مشخص می‌سازیم. بی راهه هایی که امروز به نام "خط مشی تشکیل حزب پرولتاری" به نام "استفاده از فرصت های دمکراتیک برای تشکیل آرام پرولتاریا!" یا به نام "کار آرام در میان توده ها" و ... مدعی تنها راه رهایی خلق ما هستند، هیچکدام نظرات رفرمیستی یا ناسیونالیستی را تبلیغ نمی‌کنند. هیچ کدامشان هم یک پله از ادعای رهبری پرولتاریا و ... پایین تر نمی‌آیند، اما هیچکدام هم کمتر از همین ناسیونالیست ها و رفرمیست ها، به جنبش انقلابی ایران ضربه نمی‌زنند!

البته این اختلاف سیاسی در جنبش ما، و به بیان رساتر این اختلاف ایدئولوژیک، چیزی نیست که از پایه های اجتماعی و طبقاتی خویش در جامعه جدا باشد، چرا که این نوع گرایشات و انحرافات، مستقیماً انعکاس آن جریان جذب و حلی است که امروزه روشنفکران، اجزاء تحصیل کرده ادارات و صنایع و حتی بخش های بالایی کارگران متخصص و تکنیسین ها را به سمت بورژوازی می‌کشاند. شکاف در ایدئولوژی پرولتاریا و بازگشت از مواضع اصولی و انقلابی آن، چیزی جز شکاف در پایگاه اجتماعی آن، یعنی بازگشت عناصری از آن به سمت بورژوازی، چیز دیگری نیست.^۷

^۷ - این توضیح را ما بطور مفصل تر در مقدمه سازمان بر "انقلاب پرولتاری و رویزیونیسم خروشچی" ضمیمه همین کتاب مورد بحث قرار داده ایم.

این دسته ها، اکنون بر پایه به اصطلاح ماتریالیسم خودشان، علیه مبارزه مسلحانه موضع گرفته اند. رژیم نیز نه تنها پاداش این موضع (و همچنین خدمات دیگرشان) را با حقوق های کلان و ... ادا می کند، بلکه حربه های فرهنگی مناسبی نیز چون تبلیغ ماتریالیسم از همین دریچه، به دست برخی از آنها می دهد، تا علاوه بر اقناع گرایشات روشنفکریشان به مبارزه به اصطلاح اصولی نیز با خط مشی مبارزه مسلحانه - این خط مشی ای که گویا کاملاً از "ایده آلیسم" طرفدارنش بیرون می آید - بپردازند!!^۸

* * * *

این بررسی که قدری به تفصیل انجامید، تنها به روشن کردن اختلاف میان اوضاع و تضادهای درونی جنبش انقلابی ایران با کشورهای آمریکای لاتین محدود نشد، بلکه نتیجه مهمتر آن دلالت ما به آن سلسله اختلافات اساسی تری است که شرایط اجتماعی، این دو نوع کشورها را از یکدیگر جدا می سازد. این امر نتیجه بلافصل دیگری نیز در مقابل ما قرار می دهد و آن این که مبارزه مسلحانه ای که اکنون هم در این جا و هم در آن کشورها به عنوان تنها راه رهایی خلق، در دستور روز انقلابیون این کشورها قرار گرفته است، علیرغم تشابهات ظاهریش، از ضرورت های کاملاً متفاوتی سرچشمه می گیرد که بررسی آنها برای دست یابی به تجربیات انقلابی کشورهای دیگر، می تواند مورد توجه مبارزین و سازمان های انقلابی کشور ما قرار بگیرد.

^۸ - انتشار کتب جدید فلسفه، تاریخ، تکامل و ... که بر پایه اصول ماتریالیستی استوار است و جمع کردن کتب دیگری که به نحوی جنبه مبارزه جویانه یا حاوی روحیات و نظرات انقلابی باشد و حتی جمع کردن کتب مذهبی بدین دلیل که یادآور روحیه ضد ظلمی ... مذهب و تشیع می باشد، از جمله این اقدامات رژیم است. به نظر ما و برای ما، انتشار این نوع کتب البته هیچ گونه زبانی نمی تواند داشته باشد، چرا که ما خود به چنین تبلیغ فرهنگی به عنوان جزیی از وظایف انقلابی (نه همه آن، که مورد نظر اپورتونیست ها است) معتقد هستیم. این نکته نیز گفتنی است که چنین اقدامی از طرف رژیم شاه، یادآور اقدام مشابهی است که از طرف سلف قدیم آنها یعنی تزاریسم، که با اجازه دادن به نشر عقاید مارکسیستی، می خواست به مقابله ناردونیک ها بپردازد که مجموعاً به دوران مارکسیسم علنی معروف شد. البته این تشبیه از طرف ما، اپورتونیست ها را ذوق زده خواهد ساخت که ما خودمان را با ناردونیک ها مقایسه کرده ایم و آنها را با مارکسیست ها! اگر حقیقت تنها با این تشبیه قابل پوشاندن باشد، بگذار آنها خوشحال بشوند.

ضمیمه شماره دو

مقدمه ای بر چاپ دوم

"انقلاب پرولتری و رویزیونیسم خروشچی"

انتشار مجدد "انقلاب پرولتری و رویزیونیسم خروشچی" در "نشریه داخلی" سازمان، مخصوصاً در انشای جریان نوینی از تجدید تربیت و آموزش ایدئولوژیک در درون سازمان، معنای خاصی را افاده می‌کند.

این معنای خاص عبارتست از: لزوم آگاهی رفقا به ماهیت اصلی رویزیونیسم معاصر به مثابه يك پدیده انحرافی در سطح جنبش بین‌المللی کمونیستی، مخصوصاً که اشکال خاصی از آن نیز هم اکنون در میهن ما جریان دارد. این امر بدون بررسی سوابق تاریخی، منشأ اجتماعی و پروسه رشد و پیدایش این انحراف از رویزیونیسم برنشتین^۱ و احزاب بین‌الملل دوم و در رأس آن تحریف کائوتسکیستی^۲ مارکسیسم گرفته تا برائودار^۳ و تیتو^۴ و اخیراً و مهمتر از همه ماهیت رویزیونیسم خروشچف و ادامه دهندگان خلف راه او در رهبری فعلی اتحاد شوروی، غیر ممکن است.

رساله حاضر نیز (علیرغم اختصار و فشرده‌گی اش) به همین مناسبت، یعنی بدین دلیل که رویزیونیسم معاصر (رویزیونیسم نوع خروشچی) را که در رابطه ناگسستگی با منشأ تاریخی و پایگاه اجتماعی اش مورد

^۱ - مقاله "انقلاب پرولتری و رویزیونیسم خروشچی" با همین مقدمه به ضمیمه نشریه داخلی آذرماه ۱۳۵۳ منتشر شده است.

^۲ - از رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم. برای مطالعه بیشتر نظرات برنشتین به کتاب "علم تحولات جامعه" صفحه هیجده به بعد، تألیف حمید حمید مراجعه کنید.

^۳ - رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان و بنیان‌گذار و رهبر بین‌الملل دوم. کائوتسکی علیرغم کوشش‌هایی که در تحلیل اوضاع متحول آن روز اروپا و وظایف انقلابیون به عمل آورد، و علیرغم نظرات قابل توجهی که در این باره در تکامل و گسترش مارکسیسم ارائه نمود، در اواخر کار از مشی انقلابی عدول کرد و به ارتداد گرایید. در واقع مواضع غیر انقلابی و نظرات نادرست او تا حدود سال‌های ۱۹۰۵ که مسئله کسب قدرت سیاسی پرولتاریا اهمیت خاصی از نظر عملی پیدا نکرده بود - یعنی در دوران کودکی نهضت سوسیال دمکراسی اروپا که طبیعتاً پرولتاریا هنوز به شکل عالی و مستقل و منضبط خود (احزاب طراز نوین کارگری از نوع لنینی که اول بار بلشویک‌ها را می‌توان نماینده و سمبل آن فرض کرد) دست نیافته و نظرات و ایدئولوژی افشار و گروه‌های غیر پرولتری در آن رواج داشت - اهمیت و مضار چندانی نداشت. اما بعد از انقلاب ۱۹۰۵ و بخصوص در آستانه جنگ بین‌الملل اول و اوجگیری تضادهای درونی کشورهای سرمایه‌داری، بین طبقه کارگر و سرمایه‌داران از يك طرف و از طرف دیگر تشدید تضادهای درونی بین جناح‌های مختلف سرمایه‌داری اروپا، کائوتسکی به مواضع اپورتونیستی و رویزیونیستی مهلکی در غلتید. او از يك طرف به تحریفات عدیده‌ای در عقاید مارکس و انگلس در مورد دولت و دیکتاتوری پرولتاریا دست یازید و از طرف دیگر بر خلاف تصمیم اولیه بین‌الملل دوم و شعار احزاب راستین کارگری - مبنی بر مخالفت با جنگ امپریالیستی بین دول سرمایه‌داری و لزوم تشدید مبارزات داخلی در این کشورها از طرف پرولتاریا و نیروهای خلقی - به صف طرفداران جنگ بین دول امپریالیستی پیوست و با اتخاذ موضع سوسیال شوینیستی، از حمایت واقعی طبقه کارگر و از مبارزه او علیه سرمایه‌داری سرباز زد. لنین در کتابی که به همین منظور، یعنی در رد نظرات رویزیونیستی او و افشای ماهیت اپورتونیستی وی به نگارش درآورد، او را "مرتد" خطاب کرد. برای آشنایی بیشتر با نظرات و مواضع کائوتسکی، به کتاب "دولت و انقلاب" مراجعه کنید.

^۴ - برائودار، رهبر سابق حزب کمونیست آمریکا (و یا بهتر است بگوییم رهبر حزب کمونیست آمریکا که سابقاً وجود داشت!) که در سال ۱۹۳۵ به دامن وقیح‌ترین نوع تسلیم‌طلبی سقوط کرد و حزب را تحت این عنوان که "دیگر ضرورت مبارزه طبقاتی منتفی شده و آشتی طبقاتی جایگزین شده"، منحل کرد. در همین جزوه منتشره مختصری راجع به او توضیح داده شده است.

^۵ - رئیس‌جمهور مادام‌العمر! یوگسلاوی، از رهبران به اصطلاح کمونیست جنگ‌های پارتیزانی مردم یوگسلاوی علیه اشغالگران آلمان که بعد از شکست آلمان و پیروزی ارتش سرخ، توانست به قدرت برسد. اما چندی بعد علیه استالین موضع گرفت و به بهانه خارج شدن از زیر حاکمیت استالینیسم، به مواضع رویزیونیستی در غلتید. حکومت یوگسلاوی اولین کشوری در بلوک سوسیالیست بود که آشکاراً به رویزیونیسم روی آورد و سرمایه‌داری را در کشور دوباره احیا کرد.

بررسی قرار داده و این انحراف را از دیدگاه حقیقتاً مارکسیستی تحلیل می کند، مورد انتخاب و انتشار مجدد قرار گرفته است. اما همانطور که قبلاً گفته شد، لزوم چنین بررسی ها و مطالعاتی، صرفاً برای پاسخ به نیازهای تئوریک و کسب آگاهی های عمومی سیاسی- ایدئولوژیک نیست. بلکه امروزه ما عملاً با جریانات انحرافی در جنبش انقلابی میهن خودمان روبرو هستیم که دقیقاً ماهیتی ایدئولوژیک و منشأیی تاریخی و ابعادی جهانی دارد و در واقع باید بطور عملی نیز با این انحرافات به مقابله بپردازیم. چیزی که لنین روزگاری به نام " اپورتونیزم بین المللی " به عنوان وجه عام و مشترک اساسی ترین گرایشات انحرافی در احزاب سوسیال دموکراسی آن روز اروپا مشخص می کرد، ما امروزه بشکلی دیگر، بصورت " رویزیونیسم بین المللی "، در اغلب کشورهایی که به نحوی در گيرودار يك مبارزه انقلابی هستند (از جمله در میهن خود مان)، و البته در اشکال خاص خودش، با آن مواجهیم.

لنین در سال های ۱۹۰۰ نوشت: " اپورتونیزم بین المللی کنونی بر حسب خصوصیات ملی، در شکل های گوناگونی نمودار می گردد ولی مضمون اجتماعی و سیاسی آن در همه حالات یکسان است. " امروز برای ما نیز، در عصر کبیر آگاهی خلق ها و مبارزه خونین طبقات ستمدیده علیه امپریالیسم غدار جهانی، اپورتونیزم بین المللی در بالاترین شکل ظهورش، در شکل تحریف عظیم تاریخ و مبارزات خلق ها، در شکل تحریف عظیم واقعیات و قوانین خلل ناپذیر حرکت تکاملی جوامع، یعنی در شکل رویزیونیسم بین المللی ظاهر شده است. این رویزیونیسم هم علیرغم تعدد اشکالش در کشورهای مختلف، دارای مضمون واحد سیاسی و پایه مشترک اجتماعی است. این رویزیونیسم چیزی نیست جز بازگشت به سمت مناسبات بورژوازی، به سمت همراهی و همکاری با امپریالیسم جهانی. رویزیونیسم انحرافی است به سمت تفکر و منافع سرمایه داری که گرایش روشنفکران، بروکرات ها و تکنوکرات های نوکیسه ای را که از قبل سرمایه داری به نان و نوایی رسیده اند یا در انتظار چنین نان و نوایی آه می کشند، منعکس می سازد. این گرایش، مارکسیسم را تبدیل به چنان آیین بی جان و عاری از محتوای انقلابی ای می نماید که فقط می تواند در خدمت عوام فریبی سردمداران خائن احزاب و حکومت های به اصطلاح مترقی، واقعا بورژوا- لیبرال، یا سوسیال امپریالیست ها و خود امپریالیست ها درآید. از این نظر، رویزیونیست ها بدترین دشمنان توده ها هستند، چرا که خود را در لباس دوست می آریند.

جالب توجه در این جا، سرانجام و نهایت تئوری های تسلیم طلبانه ای است که با تحریف وقیحانه مارکسیسم تحت عناوین " گذار مسالمت آمیز"، "همزیستی مسالمت آمیز" و " مسابقه مسالمت آمیز" با های و هوی بسیار، مشخصه اصلی يك دوره از تاریخ رویزیونیسم را معین ساختند. این سرانجام و نهایت، اکنون در بازگشت به نوعی از مناسبات سرمایه داری در داخل جامعه شوروی، در اتخاذ نوعی سیاست امپریالیستی در روابط با کشورهای جهان سوم و کوشش مشترک با امپریالیسم برای تقسیم مجدد جهان به مناطق نفوذ از طریق سازش و تسلیم، به خوبی روشن شده است.

البته در این میان، موضع انتقادی و مبارزه جویانه حزب کمونیست چین، در طی بیش از ده سال مبارزه سرسختانه ایدئولوژیک، سهم بسزا و شایسته ای در روشن کردن چهره کریه رویزیونیسم معاصر و جدا کردن آن از مارکسیسم اصیل و انقلابی داشته است. در این سال ها، رهبری حزب کمونیست چین بحق و بخوبی درک نموده که مبارزات و دست آوردهای میلیون ها انسان رنج دیده طی ده ها سال مبارزه خونین علیه امپریالیسم، اکنون توسط رویزیونیسم خروشچفی، رویزیونیسمی که بشدت از طرف اخلاف او دنبال می شد (و می شود)، در خطر امحاء قرار گرفته است.

هر گونه اغماض و دست کم گرفتن چنین خطری، مسلماً می توانست پرولتاریا را (لاقلاً برای مدت های مدیدی) از بزرگترین حربه های سیاسی- تشکیلاتی- ایدئولوژیک خود علیه امپریالیسم و سرمایه داری جهانی محروم ساخته و به اختلال فکری و سیاسی در امر جنبش جهانی کمونیستی بیانجامد، چرا که دامنه رویزیونیسم بسرعت از انحرافات کوچک فکری یا عملی خارج شده و با مشارکت و همکاری مستقیم در استثمار خلق های کشورهای زیر سلطه و سپردن سرنوشت طبقات زحمتکش این کشورها به دست بورژوازی جهانی، بزرگترین حربه را برای منحرف کردن مبارزه خلق و سرکوب آن در اختیار دشمن می گذاشت.

موضع مبارزه جویانه چین علیه رویزیونیسم بین الملل، و در رأس آن سردمداران تجدید نظر طلب حکومت شوروی و قرار دادن آن به عنوان اصلی ترین وجه تضاد مرحله ایش، مخصوصا دفاع لازمی بود از آرمان و عقیده کمونیستی، دفاعی بود از منافع طبقات زحمتکش و در صدر آن از منافع و ایدئولوژی پرولتاریا در سطح جهانی. بدین ترتیب، مرزبندی جدیدی که طی دهه ۱۹۶۰ بین مارکسیسم-لنینیسم از یک طرف و رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم از طرف دیگر بوجود آمد، به خدمت بزرگی در امر استمرار و تکامل انقلاب پرولتری و در امر احیای عناصر انقلابی ایدئولوژی پرولتاریا و پاک سازی شائبه های رویزیونیستی از دامن مارکسیسم-لنینیسم، منجر گردید.

* * * *

این ها تجربیات و دست آوردهای با اهمیتی در زمینه مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش بین المللی کمونیستی هستند که می توانند و باید به پیدایی زمینه های نوینی از تفکر و عمل انقلابی در سطح جنبش انقلابی ما منجر گردند. اهمیت این مسئله آن گاه روشن می گردد که علیرغم وجود اختلاف نظر ها و تضادهای گوناگونی در امر "خط مشی انقلاب ایران"، در امر "موقعیت و اصلی ترین وظیفه انقلابیون ایران" و ... علیرغم وجود افکار انحرافی از انواع گوناگون در همین مقولات - که عموما ماهیتی فرصت طلبانه دارند و یا از تفکر سنتی رویزیونیسم جهانی مایه می گیرند - هنوز برخورد مشخص و انتقادی سالم و اصولی با این گونه نظرات و تضادها و یا با این گونه افکار انحرافی به عمل نیامده است. بخصوص از آغاز جنبش مسلحانه پیشتاز تا کنون، این مبارزه و این اختلاف در سطح جنبش، بصورت مبارزه بین دو خط مشی مختلف و کاملا متضاد - یعنی مبارزه بین خط مشی مبارزه مسلحانه، پذیرش نقش سازمان های پیشتاز در تسریع و تشدید مبارزات خود بخودی اقشار خلقی و هدایت، ارتقاء و سازماندهی این مبارزات حول محور مسلحانه از یک طرف و طرف دیگر خط مشی تسلیم طلبانه، رویزیونیستی و فرصت طلبانه ای که به بهانه "کار سیاسی و تبلیغی" و "استراتژی" تشکیل حزب از طریق کار آرام در میان توده ها" و یا "استفاده از فرصت های دموکراسی بورژوایی برای تشکل پرولتاریا و آنگاه قدرت سرنگون ساختن حاکمیت بورژوازی را بدست آوردن!" و ... بی عملی خود را توجیه کرده و از برخورد با واقعیت های خشن موجود جامعه و پذیرش مشقات راه کسب یک معرفت واقعا علمی و آگاهی انقلابی طفره می رود - و بطور عمیق و در زیر جریان داشته است.

اما این مبارزه و این اختلاف هیچ وقت بطور مدون از عمق به سطح کشانده نشده و اجزاء و ابعاد گوناگون متشکله و متقابل آن مورد بررسی قرار نگرفته است. به نظر ما، همانطور که ماتریالیسم در مبارزه علیه ایده آلیسم پیچیده و پخته می گردد و همان طور که مارکسیسم اصیل و انقلابی در مبارزه با رویزیونیسم تکامل داده می شود، به همان دلیل نیز تئوری و تاکتیک مبارزه مسلحانه در میهن ما نیز باید یک دوره عبور از کوره آتشین مبارزه ایدئولوژیک علیه خط مشی های انحرافی را، که امروز عمدتا از تفکر رویزیونیستی جهانی مایه می گیرند، بگذرانند^۱. این امر، مسلما می باید بدست مبارزین راستینی صورت گیرد که نه تنها با نظرات موافق و تجربیات تأیید کننده خود، بلکه با نظرات مخالف و حتی با نظرات ناصحیح، برخوردی خلاق، خالی از هرگونه تعصب دگماتیستی و روحی سرشار از امید به درس آموزی و فراگرفتن و بکار بستن داشته باشند.

هرگونه بی توجهی به لزوم حیاتی مبارزه ایدئولوژیک، بخصوص در شرایط فعلی ما، سپردن کامل این جبهه مبارزه بدست دشمنان خلق، بدست امپریالیست ها و وابستگان بلاواسطه آنها و بعد از آن به دست رویزیونیست ها - یعنی وابستگان درجه دوم امپریالیست ها - است. این بی توجهی، علاوه بر اپورتونیست های قدیمی و سنتی، به فرصت طلبان نوع جدید - آنها که حتی در ابتدا البته نه بدنبال درکی عمیق، طولانی و توده ای از مبارزه مسلحانه، بلکه عموما بدنبال هیجانات آنی روشنفکری و روحیات ماجراجویانه و یا یأس و سرخوردگی سیاسی قدم در این راه گذاشته بودند و بعدا نیز نتوانستند (و در واقع نخواستند) به تصحیح پایه های ایدئولوژیک و

^۱ - نشریاتی از قبیل "چریک های خلق چه می گویند؟" و "شیوه های مبارزه" از انتشارات حزب توده و وابستگان داخلی و خارجی آنها و یا همچنین ناله های محتضرائه گروه های دیگر اپورتونیستی داخل مبنی بر "آماده نبودن شرایط برای مبارزه مسلحانه"، محدود کردن مبارزه خلق و طبقات زحمتکش به مبارزه فرهنگی و تئوری بالا بردن آگاهی خلق توسط تبلیغات سیاسی (نوع اکونومیستی) و یا حداکثر خط مشی "کار آرام! سازماندهی نیروها" و ... از همین قبیل تفکرات رویزیونیستی مایه می گیرد. ما بعدا در فرصت دیگری به بررسی و تحلیل این جزوات و مسائل مطروحه در آنها خواهیم پرداخت.

سیاسی انگیزه های خود بپردازند - اجازه می دهد که با استفاده از ضعف های تئوریک جنبش، جنبشی که پراتیک آن بسیار فراتر از تئوری آن حرکت می کند، حملات و ضربات ناجوانمردانه خویش را بر پیکر جنبش انقلابی ایران فرود آورند.

البته این امکان و این احتمال که جبهه "اپورتونیست های بی عمل"، که همگام با آغاز جنبش مسلحانه، بشدت تضعیف شده بود، دوباره در شرایط دیگری، با نیروهای تازه نفس تری تقویت شود (نشانه هایی از آن نیز موجود است) مسائل و دلائل زیربنایی تر دیگری غیر از عدم تکامل و اعتلای تئوری و تاکتیک استراتژی مبارزه مسلحانه را در مقابل ما قرار می دهد که دقیقا به رشد سرسام آور بورژوازی متمرکز دولتی و انحصار طلب ایران- که تقریبا بصورت يك نیمه امپریالیست و یا بنا بر اصطلاحی به صورت خرده امپریالیست درآمده - بر می گردد. در این شرایط، بورژوازی ایران امکان یافته است که منافع اقشار بسیار وسیعتری از روشن فکران و قشرهای بالایی طبقات متوسط و اجزاء بوروکراسی وابسته بخود و حتی گروه فوقانی کارگران متخصص را بصورت کاملا محسوس و بیشتری برآورده سازد. این امر فاصله جنبش انقلابی پیشتاز را لااقل برای مدتی از این نیروها بیشتر خواهد ساخت. بدین جهت، تا وقتی که جنبش در مدار محدود روشنفکری، در حرکت است و توده ها و طبقات زحمتکش در آن نقش فعالی پیدا نکرده اند، این امر خطرات جدی خود را برای جنبش تازه پای ایران حفظ خواهد کرد. تردیدها و تجدید نظر طلبی های جدیدی که امروز در سطح جنبش نسبت به استراتژی مبارزه مسلحانه ابراز می شود، انعکاس همین وابستگی روزافزون روشنفکران به بورژوازی رو به رشد ایران است.^۷

اکنون روشنفکران (که متأسفانه عموما همان تحصیل کردگان و دانشگاه دیدگان جامعه ما هستند) به همراه بقیه خرده بورژواهای وابسته به ماشین صنعتی- اداری- نظامی و فرهنگی سرمایه داری، بیش از هر زمان دیگر و بیش از هر قشر خلقی دیگر، در چنین سیستم رو به توسعه ای از نیاز سرمایه به نیروهای متخصص و فکور علمی و صنعتی، منافعتشان تامین است. این مسلما نمی تواند در مسیر حرکت فکری و چهارچوب های سیاسی- ایدئولوژیک آنان بی تاثیر باشد. از این جهت، هر تغییر تکاملی در استراتژی مبارزه مسلحانه و ارتقاء هر مضمون سیاسی و اجتماعی آن و هر تلفیق مکمل و متمم آن با شیوه های گوناگون و دیگر مبارزه - این ضرورت هایی که اکنون بیش از پیش قابل توجه شده اند- می باید در جهت جدیدی از سمت گیری فوری و مشخص تر طبقاتی به سمت طبقات زحمتکش، به سمت طبقات در حال تکوین (کارگران) و در عین حال به سمت جمع آوری نیروهای در حال سقوط - که به اجبار در چنین سیستمی رو به نابودی می روند و از این جهت حاضر به مبارزه آشنی ناپذیری با دشمن هستند (یعنی قشرهای سنتی خرده بورژوازی شهری، دهقانان فقیر و تهی دستان روستاها) - صورت گیرد.

بدین ترتیب، مبارزه اساسی و اصولی ما با اپورتونیست ها و روبزیونیست های نوع قدیم و جدید، با مبارزه علیه امپریالیسم و دستگاه طبقه حاکمه وابسته به او، محور مشترکی خواهد یافت. به بیان دیگر، حرکت در چنین سمتی، مخصوصا در این شرایط، نه فقط جبهه همه روبزیونیست ها، مرتدین و اپورتونیست های نوع قدیم و جدید را در هم خواهد شکست، بلکه و مهمتر آن که جبهه های مطمئن تر و با دوام تر قابل گسترش توده ای در مقابل دشمن خواهد گشود که او را از همه طرف در محاصره سیلاب های خروشان خشم مردم زحمتکش، ضربه پذیرتر خواهد ساخت. اتخاذ چنین سیاستی، از نظر عملی سازمان پیشتاز را متعهد می سازد هر چه بیشتر و هر چه فوری تر توجه سیاسی- تشکیلاتی خویش را از جهات گوناگون به سمت این اقشار و طبقات معطوف گرداند و از نظر تئوریک لزوم بیش از پیش محسوس تر جمعبندی تجربیات گذشته جنبش و ارتقاء و تکامل استراتژی مبارزه مسلحانه و بخصوص آموزش و کار تعلیماتی و توضیحی وسیع این دست آوردها در سطح جامعه را مطرح می سازد. تئوری های مبارزاتی ما اکنون باید بتواند همگام با تحولات جهش دار جامعه - چه در جبهه دشمن از نظر قدرت و رشد روزافزون بورژوازی وابسته و انحصار طلب دولتی ایران، و چه در جبهه خودی از نظر رشد نیروهای مبارز و پیدایش مقاومت های گسترش یابنده جدید توده ای (کارگری، گروه های خودبخودی شهری و حتی پیدایش بعضی هسته های مقاومت روستایی) و همچنین تغییراتی که از نظر برهم خوردن ترکیب طبقاتی

^۷ مقایسه کنید يك مهندس یا يك لیسانسیه مثلا [رشته ی] علوم، در سال های ۱۳۴۸ از چه منافعی در جامعه بهره مند می شد و امروز از چه منافع و امکانات رفاه و آسایشی! همین طور در مورد دانشجویان، اجزاء متوسط و بالای سیستم اداری و صنعتی رژیم (رژیم چند سالی است که در این مورد سیاست کاملا آگاهانه ای پیش گرفته است و این البته منطبق بر نیازهای اقتصادی اش در زمینه کارشناس و متخصص و ... نیز هست) که این اقشار را کاملا در خدمت خود درآورده و منافعتشان را به منافع خود وابسته سازد. این موضوع را ما در مقاله "تحلیل اعدام هاوکینز" در يك سال و نیم پیش از این، به تفصیل بیشتری مورد توجه قرار داده بودیم.

جامعه و رشد روزافزون نیروهای کارگری بوجود آمده - پاسخ های مناسبی در قبال مسائل جدیدی که این حرکت پر شتاب مطرح می سازد، داشته باشند.

* * * *

اکنون مبارزه مسلحانه در میهن ما گام اول از حلقه مارپیچی عظیم و طولانی خود را طی کرده است. سازمان های مسلح پیشتاز توانسته اند قوانین بقای رشد یابنده خویش را کشف کنند و بطور عمومی و در يك مرحله موجودیت خویش را تثبیت سازند. اما حرکت بعدی این مبارزه موکول به اجرای وظایفی می شود که بطور کلی در فوق به آنها اشاره کردیم. این وظایف در این عبارات خلاصه می شوند:

۱- سمت گیری استراتژیک سازمان های مسلح پیشتاز به سمت طبقات زحمتکش و پایین جامعه (بخصوص کارگران، اقشار پایین و تحت ستم خرده بورژوازی شهری و دهقانان فقیر و تهی دستان روستاها).

۲- تماس با مبارزه خاص این طبقات به وسائل گوناگون سیاسی- تشکیلاتی و نظامی.

۳- ترویج و تبلیغ ایده های انقلابی خود در میان این طبقات و ارتقاء و تشکل مبارزه آنان تا سطح مبارزه مسلحانه به کمک همین وسائل.

این ها مسائل نوینی هستند که تجربه ما در آن حتی از قدم اول خود نیز تجاوز نمی کند. همین طور این راه مشکلات بس سترگی دارد که به مراتب و به درجات بسیار بالاتر از مشکلات آغاز مبارزه مسلحانه و تثبیت مقدماتی آن تا کنون، بیشتر است. اما سازمان پیشتاز تنها و تنها با پیمودن چنین راهی است که قادر می شود پایگاه طبقاتی جنبش مسلحانه را که تا کنون بر دوش روشنفکران انقلابی قرار داشته است بر قلب توده های زحمتکش جامعه و در وهله اول آگاه ترین و مستعد ترین آنان، استوار سازد.